

تعلیم و تربیت در نظام فکری فارابی و مولانا؛ شباهت‌ها و تفاوت‌ها

قدرت‌اله طاهری*

نسترن نکومنش فرد**

چکیده

تعلیم و تربیت از مسائلی بسیار مهم دنیای امروز است و لذا بهره‌گیری از آرای اندیشمندان بزرگ می‌تواند در دست‌یابی به یک نظام تربیتی صحیح و جامع، راهگشا باشد. پژوهش حاضر به مقایسه‌ی آرای ابونصر فارابی در باب تعلیم و تربیت با نظریات مولانا پرداخته و تمرکز آن بر کتاب *مثنوی معنوی* است. فارابی، فیلسوف بزرگ اسلامی در راستای تحقق آرمان‌شهر مورد نظرش در آثار خود، یک نظام فلسفی جامع برای تعلیم و تربیت، تبیین کرده است. همچنین مولانا در اثر بی‌نظیرش *مثنوی*، در قالب حکایات آموزنده به مفاهیم گوناگون اخلاقی و تربیتی پرداخته است. این پژوهش که با روش اسنادی-تحلیلی و با بهره‌گیری از امکانات کتابخانه‌ای صورت پذیرفته، اهم آرای فارابی را در زمینه‌ی تعلیم و تربیت در شش سرفصل، شرح داده و سپس به بررسی آن مفاهیم در میان ابیات *مثنوی*، پرداخته و نظریات آنان را با یکدیگر، مقایسه کرده است. در زمینه‌ی اهداف تعلیم و تربیت، هم شباهت و هم تفاوت‌هایی در آرای این دو اندیشمند دیده می‌شود؛ اما در موارد دیگر، یعنی رابطه‌ی اختیار و تعلیم و تربیت، مسؤولیت انسان در قبال تربیت خود، لزوم تناسب تعلیم و تربیت با توانایی‌های متربی، لزوم تمرین، تکرار و مراقبت پیوسته و مساله‌ی نیاز به مربی در تعلیم و تربیت، نظریات آن دو، شباهت بسیار دارند.

واژگان کلیدی: ابونصر فارابی، مولانا، مثنوی معنوی، تعلیم و تربیت.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۴/۲۶

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۲/۲۳

*دانشیار دانشگاه شهید بهشتی تهران (نویسنده‌ی مسؤول) ghodrat66@yahoo.com

**کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی تهران

nekoomaneshfard.n@gmail.com

مقدمه

تعلیم و تربیت از اهمّ مسایل دنیای امروز است. فلسفه تعلیم و تربیت، روش‌های اجرای آن، و سیاست‌گذاری‌های این حوزه در ردیف مهم‌ترین دل‌مشغولی‌های متفکران عصر حاضر است. اما این مسأله از چالش‌های خاص دنیای مدرن نیست؛ بلکه از بدو شکل‌گیری اندیشه‌های فلسفی یکی از مهم‌ترین مسایلی بوده که اندیشمندان بدان پرداخته‌اند. پیامبران الهی، فیلسوفان، و اندیشمندان بزرگ تاریخ همه در باب تاثیر تعلیم و تربیت در تعالی بشر سخن گفته‌اند تا انسان کامل و نمونه مورد نظر خود را به تصویر بکشند. به همین خاطر است که بنای تعلیم و تربیت همواره بر آرای مریبان بزرگ جامعه بشری استوار بوده است.

یکی از این مریبان بزرگ، مولانا جلال الدین محمد بلخی اندیشمند، عارف، و شاعر پرآوازه است. او در اثر گرانقدر خود، *مثنوی معنوی* توانسته مفاهیم گوناگون فلسفی، عرفانی، و اخلاقی بسیاری را در لباس داستان و حکایت برای خواننده بیان کند. داستان‌هایی که در ظاهر موضوع و ساختاری بسیار ساده را می‌نمایند، اما درون‌مایه‌ای سرشار از نکته‌های ظریف و عمیق دارند که فلسفه و جهان‌بینی خاص مولانا را بازتاب می‌دهند. از طرفی آرا و اندیشه‌های مولانا در باب هر موضوعی از جمله مسأله‌ی تعلیم و تربیت را می‌توان در لا به لای ابیات مثنوی و در میان داستان‌های آن جستجو کرد؛ چرا که «قصه‌های مثنوی که همواره بر وجه تمثیل، دلالات و خطابات او را توجیه می‌کند و دعاوی وی را به اذهان تقریب می‌نماید، البته مجرد قصه نیست، نوعی تمثیل و استدلال است.» (زرین کوب، ۱۳۸۸: ۴۲) دیگر اندیشمند حوزه تعلیم و تربیت، فیلسوف بزرگ ابونصر فارابی «موسس فلسفه اسلامی» (داوری اردکانی، ۱۳۷۴: ۲۲۱) است که با توجه به تعالیم فلاسفه یونان از جمله افلاطون و ارسطو و آموزه‌های اسلامی، یک نظام کامل فلسفی تعریف کرد و به تبیین فلسفه‌های عملی در موضوعات مختلف به ویژه سیاست و تعلیم و تربیت همت گماشت. فارابی معتقد بود: «جهت‌گیری تعلیم و تربیت باید در راستای سامان دادن به مدینه فاضله‌ای باشد که وی آن را در کتاب *سیاست‌المدنیة* ترسیم کرده است. و بدین گونه، تعلیم و تربیت در بینش فارابی از نظر اهداف در پی تشکیل یک اجتماع کامل است.» (همان)

بررسی و مقایسه‌ی آرا و اندیشه‌های فارابی و مولانا در باب تعلیم و تربیت و یافتن نقاط اشتراک یا افتراق نظام تربیتی مورد نظر آنان موضوع پژوهش حاضر است. صد البته آشکار است که مقوله تعلیم و تربیت هم در اندیشه مولانا و هم در نظام فلسفی فارابی بحثی درازدامن است و با توجه به گستره اندیشه‌های این دو متفکر بزرگ، پرداختن به تمامی زوایای آرای تعلیمی و تربیتی آن‌ها و تطبیق و مقایسه تمام عیار این آرا با یکدیگر در قالب یک مقاله ممکن نبوده و مجالی فراخ‌تر می‌طلبد. قصد ما تنها نشان دادن خطوط اصلی تفکرات این دو اندیشمند در زمینه‌ی تعلیم و تربیت و مقایسه آن‌ها با یکدیگر است. در این بررسی به اهم موارد این بحث پرداختیم، اما موارد دیگری همچون آداب مربی و متربی بودن و... نیز وجود دارند که می‌توانند موضوع پژوهش‌های جداگانه‌ای قرار گیرند. همان‌طور که در عنوان مقاله مذکور است اندیشه‌های تربیتی مولانا در این پژوهش برگرفته از متن *مثنوی معنوی* (تصحیح رینولد نیکلسون) است و آرای تربیتی فارابی بر اساس متن سه اثر ارزشمند وی یعنی *سیاست‌نامه* (ترجمه سید جعفر سجادی)، *فصول متزعه* (ترجمه حسن ملکشاهی) و *اندیشه‌های اهل مدینه فاضله* (ترجمه سید جعفر سجادی) و البته با نگاهی به دیگر آثار وی استخراج شده‌اند.

از سویی، جهان مدرن و اجتماع امروز با پیچیدگی‌ها، چالش‌ها و مشکلات فراوانی دست به گریبان است. اگرچه فناوری‌های پیشرفته و دانش‌های نوین راه‌حل‌های بسیاری را برای برون‌رفت از این مسایل پیش پای انسان امروز قرار داده، اما بشر کماکان و گویی تا همیشه به مبانی فکری و فلسفه‌های عملی حکما و فلاسفه گذشته وابسته است. پس لازم است که گاه‌گاه به میراث مکتوب پربهای این گذشتگان بنگرد، در آن تعمق کند، و آن را با نگاهی نو در جهت رفع نیازهای خود و جامعه امروز به کار بندد. *مثنوی معنوی* از آثار زرین ادب فارسی است که در بسیاری از مسایل می‌توان بدان رجوع کرد و در کنار تمام نظریه‌های جدید از توصیه‌ها و تعالیم بلند آن بهره جست. به طور خاص مولانا در موضوع تعلیم و تربیت حرف‌های زیادی برای گفتن دارد، چرا که «خود در مقام معلم تجربه‌های تربیتی ویژه‌ای اندوخته است که همین امر نزدیکی نظر و عمل او را رقم می‌زند. بنابراین پرداختن به نظر او علاوه بر فراهم آوردن زمینه‌های فلسفی غنی، موقعیت‌های عملی و تربیتی را نیز هدایت خواهد کرد.» (سجادی، ۱۳۸۸: ۱۲۲) ضمن

آنکه واکاوی بیشتر اندیشه‌های مولانا در مثنوی ما را با جهان فکری او هرچه بیشتر آشنا و مانوس خواهد کرد.

این پژوهش بر آن است که آرای مولانا در زمینه تعلیم و تربیت را از متن مثنوی معنوی استخراج کرده، آن‌ها را با فلسفه‌ی فارابی در تعلیم و تربیت مقایسه کند، وجوه اشتراک و افتراق آن‌ها را مشخص کرده و میزان آشنایی و تاثیرپذیری اندیشه‌های مولانا از فارابی در باب تعلیم و تربیت را بررسی نماید. پژوهش حاضر به روش اسنادی و با شیوه‌ی تحلیلی-توصیفی انجام گرفته و در آن از منابع و امکانات کتابخانه‌ای استفاده شده است. در طی پژوهش، آرا و اندیشه‌های مولانا درباره تعلیم و تربیت و اهداف و زمینه‌ها و دیگر مسایل مربوط بدان با توجه به آنچه در کتاب مثنوی معنوی آمده بررسی می‌شوند. سپس با توجه به فلسفه فارابی در باب تعلیم و تربیت، آرای این دو متفکر بزرگ مقایسه می‌گردند تا توافق یا اختلاف نظراتشان در این مورد مشخص گردد. از سوی دیگر، بررسی‌ها نشان داد که مسایل مختلفی در مثنوی مولانا بارها موضوع پژوهش‌های گوناگون قرار گرفته است. در موضوع تعلیم و تربیت، مهدی ربیعی و علی‌رضا یوسفی در مقاله‌ای با عنوان «اصول تعلیم و تربیت از دیدگاه مولانا» که در شماره‌ی ۱۰۳ نشریه‌ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی منتشر شده، به این موضوع پرداخته‌اند؛ همچنین مهدی ربیعی مقاله‌ی دیگری با عنوان «اهداف تعلیم و تربیت از دیدگاه مولانا بر اساس دفتر اول مثنوی معنوی» را در چهار قسمت و در شماره‌های ۷۴، ۷۵، ۸۱، و ۸۲ مجله‌ی حافظ به چاپ رسانده است؛ و نرگس سجادیه نیز در مقاله‌ای دیگر تحت عنوان «بازخوانی برخی از آرای تربیتی مولانا و پیش‌فرض‌های فلسفی آن» در شماره‌ی ۲۹ نشریه‌ی نوآوری‌های آموزشی، به پیش‌فرض‌های فلسفی مولانا همچون وحدت وجود، اتصال به مبدا و... در بیان آرای تربیتی توجه کرده است؛ اما در هیچ کدام مقایسه‌ای با آرای تربیتی فارابی صورت نگرفته است. از طرفی تا کنون مقاله‌های متعددی در باب نظریات فارابی از جمله نظر وی درباره تعلیم و تربیت نگاشته شده که از آن جمله می‌توان به مقاله‌ی محمدحسن میرزامحمدی با عنوان «بررسی آرا و اندیشه‌های تربیتی حکیم ابونصر فارابی» در شماره‌ی ۵۷ نشریه‌ی مصباح، مقاله‌ی «تحلیلی بر تربیت اخلاقی از دیدگاه فارابی» در شماره‌ی ۵ نشریه‌ی معرفت اخلاقی به قلم فاطمه هاشمی

و رضاعلی نوروزی، و مقاله‌ی سحر کاوندی با عنوان «مبانی اندیشه‌های تربیتی فارابی» در شماره‌ی ۹ نشریه‌ی معرفت اخلاقی، اشاره کرد که هیچ کدام همزمان به آرای فارابی و مولانا پرداخته‌اند. در نهایت پس از این جستجوها اثری که به طور مستقل و کامل به بررسی نظرات مولانا در باب تعلیم و تربیت و مقایسه‌ی آن با نظرات فلسفی ابونصر فارابی در این زمینه پرداخته باشد یافت نگردید. لذا طی این پژوهش به این مهم پرداخته شده است.

۱) بحث

در ادامه، اهمّ موضوعات مطرح در آرای این دو اندیشمند در زمینه تعلیم و تربیت را به تفکیک بیان می‌کنیم و در هر بخش به بیان نظرات ایشان و مقایسه‌ی آن‌ها می‌پردازیم.

۱.۱) مثنوی معنوی، کتاب تعلیم و تربیت

شاید به جرأت بتوان گفت که بازتاب اندیشه‌های حکمی و فلسفی مولانا در تمام آثار وی مشهود است؛ از مثنوی و فیه مافیة که هدفشان از اساس بیان چنین آرای بوده، تا غزلیات شمس که در خلال ابیات عاشقانه و عارفانه شورانگیزش اثر و نشانه‌های این اندیشه‌ها هویدا است. با این همه اما در میان آثار مولوی، مثنوی معنوی جایگاهی ویژه دارد؛ اثری که مولانا در آن اندیشه‌های فلسفی، حکمی، اخلاقی، تعلیمی و تربیتی‌اش را در قالب داستان و حکایت به زیبایی تمام به رشته تحریر کشیده است: «مثنوی البته کتاب تعلیم است، تعلیم طریقت برای نیل به حقیقت. ... در مثنوی، مولانا بیشتر به اخلاق و تربیت نظر دارد و مثل یک شیخ تربیت می‌کوشد که خواننده را از خود بیرون آورد و از او چیز تازه‌ای بسازد.» (زرین کوب، ۱۳۵۵: ۲۱۶ و ۲۱۷) «اندیشه‌های تربیتی مولانا در مثنوی دارای چارچوب مشخصی است که در این چارچوب می‌توان اصول تعلیم و تربیت را معین کرد.» (ربیعی و یوسفی، ۱۳۹۱: ۲۷).

۲.۱) آثار و آرای فارابی در باب تعلیم و تربیت

ابونصر محمد بن محمد فارابی (۲۶۰ ق.) از بزرگترین فلاسفه و دانشمندان ایرانی است. هوش سرشار وی سبب گردید در تمام موضوعات زمان خود از جمله فلسفه،

منطق، جامعه‌شناسی، پزشکی، ریاضیات و موسیقی تبحر یابد. فارابی به مکتب نوافلاطونی تعلق دارد که سعی داشتند تفکرات افلاطون و ارسطو را با الهیات توحیدی هماهنگ کنند و در فلسفه‌ی اسلامی نیز از جمله اندیشمندان مشّایی محسوب می‌شود. وی را به سبب شرح‌های ارزشمندی که بر آثار ارسطو نگاشته معلم ثانی خوانده‌اند. از جمله آثار وی می‌توان به *آراء اهل المدینه الفاضله، التنبيه على سبيل السعادة، الجمع بين الرايين، اغراض ما بعد الطبیعه ارسطو، فصول الحکم، السیاسه المدنیه و احصاء العلوم* اشاره کرد. فلسفه‌ی فارابی، آمیزه‌ای است از حکمت ارسطویی و نوافلاطونی که رنگ اسلامی به خود گرفته است. او در منطق و طبیعیات ارسطویی است و در اخلاق و سیاست، افلاطونی و در مابعدالطبیعه به مکتب فلوطینی گرایش دارد. به نظر می‌رسد محور اندیشه‌های فارابی انسان است و تمام آرای فلسفی، هستی‌شناختی، ماورایی، و اخلاقی وی در جهت بیان مقام اصلی و والای انسان و با هدف پیش‌برد آدمی در مسیر رسیدن به کمال مطلوب مورد نظر او مطرح شده‌اند؛ فلذا «تعلیم و تربیت از دید معلم ثانی عبارت است از هدایت فرد به وسیله فیلسوف و حکیم برای عضویت در مدینه فاضله به منظور دستیابی به سعادت و کمال در این دنیا و کمال نهایی در آخرت.» (اعرافی، ۱۳۸۶، به نقل از اسلامیان و همکاران، ۱۳۹۲: ۶۸) «مبنای اصلی تربیت از نظر فارابی دینی است» (میرزامحمدی، ۱۳۸۴: ۸)؛ اگرچه در مباحث تربیتی بسیار متأثر از آرای افلاطون است، اما اصول و مبانی تربیتی را به زبان قرآن و دین بیان می‌کند.

۲) اهداف تعلیم و تربیت در آثار فارابی و مثنوی معنوی

در اندیشه‌ی فارابی، تعلیم و تربیت دو هدف عمده را پی می‌گیرند: اهداف فردی و اهداف اجتماعی.

۱.۲) اهداف فردی

اهداف فردی تعلیم و تربیت، طبق نظر وی به چهار بخش عمده تقسیم می‌شوند که عبارتند از: اهداف جسمانی، اهداف ذوقی، اهداف عقلانی و اهداف اخلاقی.

۱.۱.۲) اهداف جسمانی

فارابی در اهداف جسمانی به دنبال تربیت جسم به تناسب افراد از طریق بازی،

ورزش و آموزش نظامی است که با هدف حفظ سلامتی جسمانی، کمک به تربیت روحی و آمادگی نظامی برای دفاع از مدینه انجام می‌گیرد. سلامت جسم از نظر فارابی امری بسیار مهم تلقی می‌شود تا جایی که یکی از شروط احراز مقام ریاست مدینه فاضله دارا بودن سلامتی کامل جسمانی یا به عبارتی: «نبودن کاستی و ناتندرستی در او که او را از انجام کنش‌های جنگ و جهاد و ستیز بازدارد» (فارابی، ۱۳۸۲: ۵۶) است. همچنین از آنجا که فارابی نظام تربیتی خود را به عنوان یکی از زیرساخت‌های نظام سیاسی و اجتماعی خویش مطرح می‌کند، لذا این نظام تربیتی باید تامین کننده مصالح مدینه باشد. از این رو تربیت جسمانی با هدف آمادگی برای مقابله با دشمنان و حفظ امنیت مدینه مسأله‌ای بسیار حائز اهمیت است: «چون به ناچار در جامعه‌های انسانی امت‌ها یا طوایفی وجود دارند ... که همواره برای به دست آوردن خیرات دیگران خواستار غلبه یافتن بر آن‌ها بودند، امت و طایفه‌های طبیعی انسانی را ناچار کرده است که گروهی از بین خود برگزیده مجهز نمایند تا هرگاه ... بر اینان حمله کرده خواستار مغالبت بر این‌ها بودند به مدافعت از آن‌ها پردازند... و در جهت استرداد و استیفای حقوق قوم خود در صدد مغالبت با آنان برآیند.» (فارابی، ۱۳۷۹ (ب): ۲۸۱) اما از نظر مولانا که به اصالت روح قایل است: "تربیت جسمی به خودی خود اصالت و اهمیت ندارد و تربیت روح و روان در مرکز توجه قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد نگاه بدبینانه مولانا به تن آدمی و تمایل ناپیدای او به ریاضت‌های صوفیانه و نیز تمرکز بر تربیت بزرگسالان به اتخاذ این موضع منجر شده باشد.» (سجادیه، ۱۳۸۸: ۱۴۴)

جسم ما جوز و مویز است ای پسر

گر تو مردی زین دو چیز اندر گذر

(مولوی، ۱۳۹۰: ۱۸۹)

چون که کشته گردد این جسم گران

زنده گردد هستی اسرار دان

(همان: ۲۳۷)

از نظر مولانا جسم به خودی خود ارزشمند و محل توجه نیست؛ چنان‌که او تن را تنها وسیله‌ای در خدمت روح می‌داند:

این بدن خرگاه آمد روح را

یا مثال کشتی‌ای مر نوح را

(مولوی، ۱۳۹۰: ۱۹۹)

مولانا همواره انسان را به نپرداختن به خواهش‌های تن و پرهیز از شکمبارگی توصیه می‌کند و معتقد است: «تا تو به تن غذای چرب و شیرین داده عزیزش می‌داری جوهرجان تو فربه نشده، قوی نخواهد گردید.» (نثری، ۱۳۳۱: ج ۲، ۱۸)

تا تو تن را چرب و شیرین می‌دهی

جوهر خود را نیننی فربهی

(مولوی، ۱۳۹۰: ۱۹۱)

وی در دفتر سوم در داستان پیدا شدن روح القدس بر مریم، اشاره می‌کند که اگر دهان جسمانی را ببندیم و از لقمه‌های نان پرهیز کنیم، لقمه‌های معرفت بر دهان روحانی ما گذاشته می‌شود:

این دهان بستی دهانی باز شد

کو خورندهی لقمه‌های راز شد

(همان: ۵۰۱)

لب فروبند از طعام و از شراب

سوی خان آسمانی کن شتاب

(همان: ۷۹۷)

از نظر مولانا «خشم و شهوت هر یک به نوبه خود انفعالی در نفس ایجاد می‌کند و اعتدال و بی‌طرفی آن را بر هم می‌زند تا انسان حقیقت را چنان که هست نمی‌بیند و به طرف افراط و تفریط می‌رود.» (فروزانفر، ۱۳۹۰: ۱۶۶)

خشم و شهوت مرد را احول کند

ز استقامت روح را مبدل کند

(مولوی، ۱۳۹۰: ۱۸)

در نظر او تزکیه نفس و ریاضت تن انسان را آماده کسب معارف می‌کند و بستری مناسب را برای جذب نکات تربیتی که راهگشای رسیدن به سعادت واقعی هستند، مهیا می‌سازد:

گر تو این انبان ز نان خالی کنی

پر ز گوهرهای اجلالی کنی

(همان: ۷۶)

۲.۱.۲) اهداف ذوقی

از نظر فارابی، انسان موجودی مرکب از روح و جسم است و این «روان و جان گرامی‌تر از کالبد و تن است» (فارابی، ۱۳۸۲: ۷) همچنین از نظر او «سعادت که اغلب مردم به آن ایمان و اعتقاد دارند همان سعادت است که خود از طرق تخیلی و خیالات برای خود مجسم کرده‌اند نه از راه تعقل و تصوّرات عقلی». (فارابی، ۱۳۷۹ (آ): ۲۵۳) از این رو، وی: «برای تربیت روان و ایجاد نظم روحی اهمّیت بسیاری قایل است و به این منظور هنر را در نظر می‌گیرد. ... فارابی معتقد است برای ترویج ارزش‌ها و فضایل اخلاقی و دینی در جامعه باید از طریق هنر قوه‌ی خیال توده مردم را پرورش داد زیرا بیشتر آنان از طریق اقناع و تخیل، مطالب را می‌پذیرند؛ نه بر اساس اندیشه». (فاضلی‌زاده، ۱۳۹۳: ۸۱) اما با توجه به ابیات مثنوی می‌توان گفت که نگاه مولانا به هنر و صنعت و فنون این جهانی، نگاه چندان مثبتی نیست:

مر مرا زین حکمت و فضل و هنر

نیست حاصل جز خیال و دردسر

(مولوی، ۱۳۹۰: ۳۱۰)

هرکه کامل‌تر بود او در هنر

او به معنی پس به صورت پیش‌تر

(همان: ۳۸۷)

از نظر مولانا همچنان که پره‌های زیبای طاووس موجب هلاک اوست: «برای هر شخص خامی هنر باعث هلاکت است. او به خیال دانه می‌رود و دام را در پی دانه نمی‌بیند.» (نثری، ۱۳۳۱: ج ۵، ۴۲)

پس هنر آمد هلاکت خام را کز پی دانه نبیند دام را
(مولوی، ۱۳۹۰: ۷۴۹)

هنر ارجمند در قاموس فکری مولانا تنها هنری است که نتیجه‌اش عبودیت حق و تقرب به او باشد و آنچه ما را از این غایت دور کند، هرچند زیبا و فاخر باشد، سودی ندارد و ارزشمند نخواهد بود:

بهر این آوردمان یزدان برون ما خلقت الانس الا یعبدون
سامری را آن هنر چه سود کرد کان فن از باب‌اللهش مردود کرد
(همان: ۸۲۴)

در دفتر ششم مثنوی و در حکایت «شب دزدان که سلطان محمود شب در میان آن‌ها فتاد» نیز چنین آمده است:

آن هنر فی جیدها جبل مسد روز مردن نیست زان فن‌ها مدد
جز همان خاصیت آن خوش حواس که به شب بد چشم او سلطان شناس
آن هنرها جمله غل راه بود غیر چشمی کو ز شه آگاه بود
(مولوی، ۱۳۹۰: ۱۰۳۳)

در اندیشه‌ی مولانا تهذیب و تصفیه درون و رهایی از قید و بندهای عالم مادی بیش از هر چیز باعث تعالی روح می‌شود:

از درون خویش این آوازه‌ها منع کن تا کشف گردد رازها

رنگ‌ها بینی به جز این رنگ‌ها گوه‌ران بینی به جای سنگ‌ها
(مولوی، ۱۳۹۰: ۲۱۰)

۳.۱.۲) اهداف عقلانی

از نظر فارابی هدف عقلانی تربیت، شناخت خداوند به وسیله کسب علوم مختلف منطقی، طبیعی، حکمی، کلامی، الهی، ریاضیات، زبان، و ... است. بر طبق اندیشه وی عقل مراتبی دارد که نازل‌ترین آن عقل بالقوه یا هیولانی است که «تا آزمایش انجام نداده و تجربه به دست نیآورده به گونه‌ی عقل بالقوه است، پس همین که آزمایش‌ها تحقق یافت و همان تجارب به خاطر سپرده شد و در ذهن ماندنی شد همان عقل بالقوه فعلیت یافته و به کمال خود خواهد رسید» (فارابی، ۱۳۸۲: ۴۳) که همان عقل فعال است و به عنوان واسطه میان خداوند و انسان می‌تواند رساننده فیض الهی باشد. در اندیشه‌ی فارابی طی مدارج عقل از عقل بالقوه تا عقل فعال به وسیله‌ی تعلیم و تربیت و کسب شناخت ممکن می‌گردد و برتری عقول مبتنی بر رسیدن به حقیقت و دانش و حکمت است. او می‌گوید: «برای هر یک از جنبه‌ی عقل نظری و عقل عملی جداگانه برتری و فضیلتی است. پس برتری عقل نظری همان دریافت حقیقت‌ها و دانش و حکمت است و برتری و فضیلت عقل عملی همان دریافت حقیقت‌ها برای به کار بستن کنش‌ها و نیکویی اندیشه در مقام عمل و درستی گمان است.» (همان: ۳۸) فارابی همچنین در کتاب *احصاء العلوم* خود طبقه‌بندی جامعی از علوم عقلی، ارائه کرده و درباره‌ی انواع علوم که فرد برای کسب شناخت کاملی از جهان، انسان و خداوند نیاز دارد به تفصیل سخن گفته است.

در نگاه مولانا نیز عقل مراتب گوناگونی دارد. عقل جزوی که مذموم است؛ چون محدود به جهان مادی و حواس آن است و عقل کلی که پایه و اساس عالم است:

عقل جزوی گاه چیره گه نگون عقل کلی ایمن از ریب المنون
(مولوی، ۱۳۹۰: ۳۸۸)

در اندیشه‌ی مولانا «این عقل کل زیربنای جهان هستی است که صورت‌های مادی

در سطح آن مانند کاسه‌هایی هستند که مادامی که خالی‌اند، روی آن در حرکتند و همین که پر گشتند، در دریا فرو می‌روند؛ یعنی پس از آن که هر موجودی راه تکامل خود را سپری کرد، به عقل کل می‌پیوندد.» (جعفری، ۱۳۶۳: ۵۰۹)

صورت ما اندرین بحر عذاب می‌رود چون کاسه‌ها بر روی آب
 کل عالم صورت عقل کل است اوست بابای هر آنک اهل دل است
 عقل پنهان است ظاهر عالمی صورت ما موج یا از وی نمی
 این جهان یک فکرتست از عقل کل عقل را شه دان و صورت‌ها رسل
 (مولوی، ۱۳۹۰: ۵۳)

البته مولانا عقل جزوی را وسیله و عصایی برای طی مسیر معرفت می‌شمرد، اما آن را کافی نمی‌داند؛ چرا که هدف والای مولانا رسیدن به عشق الهی است که به صرف عقل راه بدان نتوان برد؛ لذا آن‌گاه که می‌گوید:

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود
 (همان: ۹۷)

و بر عقل و استدلالیان می‌تازد، این جمله «می‌تواند نقد رویکرد تمامیت خواهانه آنان به شمار آید.» (سجادیه، ۱۳۸۸: ۱۳۳)

پای نابینا عصا باشد عصا تا نیفتد سرنگون او بر حصا
 این عصا چه بود قیاسات و دلیل آن عصا کی دادشان بینا جلیل
 (مولوی، ۱۳۹۰: ۹۷)

در حقیقت آنچه برای مولانا اهمیّت دارد، نه خود عقل و علوم عقلی و قیاسات و دلیل؛ بلکه آن منشأ و منبع این عقل و علوم است. از نظر وی عصا به تنهایی نجات‌بخش نابینا نخواهد بود؛ بلکه آن روشن بینانی که عصای عقل و معرفت و دانش را به دست کوران باطنی می‌دهند و آنان را به صراط مستقیم هدایت می‌کنند، نجات بخش واقعی هستند که این روشنان، همانا پیامبران و اولیای حق می‌باشند.

با عصا کوران اگر ره دیده‌اند در پناه خلق روشن دیده‌اند
 گر نه بینایان بدنیدی و شهان جمله کوران مرده‌اندی در جهان

(مولوی، ۱۳۹۰: ۹۷)

۴.۱.۲) اهداف اخلاقی

مهم‌ترین هدف تعلیم و تربیت از نظر فارابی هدف اخلاقی است که همانا کسب فضیلت و رسیدن به کمال و در نهایت نیل به خداوند است. وی هدف غایی از آفرینش را دستیابی به سعادت و رسیدن به کمال می‌داند و سعادت را «صیوروت و انتقال و تحوّل نفس در کمال وجودی خود» (فارابی، ۱۳۷۹ (ب): ۱۸۶) تعریف می‌کند. از نظر فارابی «چون هدف از آفرینش وجود انسان این است که به سعادت نهایی برسد، به ناچار در راه رسیدن به آن نخست باید معنی سعادت را بشناسد و آن را غایت کار و نصب العین خود قرار دهد و سپس اعمالی را که لازم است انجام دهد تا به وسیله‌ی آن‌ها به سعادت برسد، به خوبی بازشناسد و به دنبال آن انجام دهد.» (فارابی، ۱۳۷۹ (آ): ۲۴۴) امروزه نیز در تمامی نظام‌های تعریف شده برای تعلیم و تربیت «غایت تربیت کمال مطلوبی منطبق با حقیقت انسان است.» (شکوهی، ۱۳۸۳: ۱۲۶) «فلسفه‌ی فارابی غایت خویش را بر معرفت خالق بنا نهاده است.» (مهاجرنیا، ۱۳۸۰: ۱۴۱) از نظر او سعادت تنها از طریق کسب فضایل و به وسیله‌ی تعلیم و تربیت امکان‌پذیر بوده و چون معتقد است افراد از ابتدا دارای فطرت پاک هستند؛ لذا تعلیم و تربیت را امری اساسی و محوری می‌داند. (رک: اسلامیان و همکاران، ۱۳۹۲: ۵۸) پس از آنجا که روح و روان انسان می‌باید او را به سوی شناخت حقیقت و زیبایی سوق دهند، هدف نهایی تعلیم و تربیت شناخت خداوند خواهد بود. محتوای درس باید مترقی را به سوی شناخت حق، ایمان به خدا و پیروی از فرامین او و رسیدن به قرب الهی و همچنین به شناخت خود فرد به عنوان مخلوق هدایت کند.

در اندیشه‌ی مولانا نیز هدف والای حیات انسانی رسیدن به کمال است: «مولانا حیات را حرکتی بی‌وقفه به سوی تعالی می‌داند؛ استکمال تمامی آفرینش از فروترین مظاهر تا برترین تجلی.» (شیمل، ۱۳۷۰: ۴۰۳)

چون شدی زیبا به آن زیبا رسی کو رهاند روح را از بی‌کسی

(مولوی، ۱۳۹۰: ۱۰۴۴)

و این انسان کامل است که به شناخت حقیقت و قرب الهی و سعادت واقعی نایل می‌شود:

کاملی گر خاک گیرد زر شود ناقص ار زر برد خاکستر شود
(مولوی، ۱۳۹۰: ۷۵)

تمامی سخن مثنوی درباره‌ی رسیدن به قرب الهی است؛ به طوری که همه‌ی آن را می‌توان در دو عبارت «انا لله و انا الیه راجعون» خلاصه کرد. (ر.ک: جعفری، ۱۳۶۳، ج ۱: ۵۱۱) اولین ابیات نی نامه نیز حاکی از طلب رسیدن به چنین غایتی است:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش
(مولوی، ۱۳۹۰: ۵)

کز جهان زنده ز اول آمدیم باز از پستی سوی بالا شدیم
جمله اجزا در تحرک در سکون ناطقان کانا الیه راجعون
(همان: ۳۵۹)

باید به این نکته نیز توجه داشت که مولانا تعلیم و تربیت را تنها راه رسیدن به سعادت و کمال انسانی نمی‌داند؛ بلکه او عشق را به عنوان یک ابزار رسیدن به معرفت و کمال مطرح می‌کند و چه بسا آن را مهم‌تر و قدرتمندتر از راه‌های دیگر می‌داند: «عشق در دیدگاه مولانا چه مجازی و این جهانی باشد و چه حقیقی و آن جهانی و الهی باشد، در هر حال انسان را از خود و خودپرستی دور می‌کند و گامی است در راه معرفت.» (استعلامی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۳۸)

عاشقی گر زین سر و گر زان سر است عاقبت ما را بدان سر رهبر است
(مولوی، ۱۳۹۰: ۱۰)

اندیشمند دیگری نیز در این باره می‌نویسد: «در دفتر مولانا طیب عشق اعجاز مسیحایی می‌کند... و آدمی را موسی وار بر کوه طور می‌نشانند تا شعاع آن خورشید... در او بتابد و او را هویتی تازه ببخشد... عشق با جذب روحانی که درون آدمی ایجاد می‌کند، می‌تواند تمام وجود او را متحوّل کند و او را برای حرکت در مسیر کمال، مهیا سازد.» (سروش، ۱۳۷۹: ۲۷۷)

شاد باش ای عشق خوش سودای ما ای طیب جمله علت‌های ما
(مولوی، ۱۳۹۰: ۶)

۲.۲) اهداف اجتماعی

بخش دوم اهداف تعلیم و تربیت از دیدگاه فارابی، اهداف اجتماعی است. فارابی انسان را موجودی اجتماعی در نظر می‌گیرد و بر آن است که «هر یک از آدمیان بر سرشت و طبیعتی آفریده شده‌اند که هم در قوام وجودی خود و هم در نیل و وصول به برترین کمالات ممکن خود محتاج به اموری بسیارند که هریک به تنهایی نتوانند متکفل انجام [دادن] همه‌ی آن امور باشند... و بدین سبب است که برای هیچ فردی از افراد انسان وصول بدان کمالی که فطرت طبیعی او برای او نهاده است ممکن نبود؛ مگر به واسطه‌ی اجتماع.» (فارابی، ۱۳۷۹ (ب): ۲۰۵) پس دستیابی انسان به سعادت بدون همکاری با دیگر افراد جامعه غیر ممکن است و «خیر افضل و کمال نهایی نخست به وسیله‌ی اجتماع مدنی حاصل آید» (همان: ۲۰۷) و «سلامت فرد و جامعه متأثر از هم بوده و با تربیت افراد سالم می‌توان به مدینه‌ی فاضله دست یافت.» (هاشمی و نوروزی، ۱۳۸۹: ۹۵) در اندیشه‌ی فارابی، تعلیم و تربیت یکی از مهم‌ترین مولفه‌های اتوپیاست و از نظر وی «آن مدینه‌ای که مقصود حقیقی از اجتماع در آن تعاون بر اموری بود که موجب حصول و وصول به سعادت آدمی است، مدینه‌ی فاضله بود» (فارابی، ۱۳۷۹ (ب): ۲۰۸) که در آن «وظیفه‌ی اصلی حکومت کوشش و تلاش همه جانبه برای برقراری امنیت و آرامش و استقرار گسترده‌ی شبکه‌ی آموزش و پرورش به منظور کشف استعدادها و پرورش آنها و بهره‌گیری صحیح از استعدادهای شکوفا شده برای واگذاری مسؤلیت‌های متناسب در ضمن تقسیم کار است.» (ستوده، ۱۳۷۶: ۵۹) همچنین «فارابی، انسان‌های تربیت یافته را بسترساز ایجاد مدینه‌ی فاضله‌ای می‌داند که اهالی و ساکنان آن در سعادت و نیک‌بختی کامل به سر می‌برند و در واقع در سایه‌ی تعلیم و تربیت صحیح، افراد آمادگی ایجاد مدینه‌ی فاضله‌ای را پیدا می‌کنند که دستیابی به سعادت جز از طریق تحقق آن امکان‌پذیر نیست.» (کاوندی، ۱۳۹۰: ۶۰) در اندیشه‌ی فارابی «اگر تعلیم و تربیت صحیح در اجتماع انجام نگیرد مدینه از حالت فاضله خارج می‌شود و در زمره مدن غیر فاضله قرار خواهد گرفت.» (میرزامحمدی، ۱۳۸۴: ۱۷)

تحلیل آثار مولانا به خصوص *فیه ما فیه* و *مثنوی* نشان می‌دهد که از نظر وی انسان موجودی اجتماعی است و به رابطه‌ی متقابل فرد و جامعه اذعان دارد: «تا ممل در برخی

از حکایت‌های مثنوی، نشانگر این است که جلال‌الدین ملاحظیات مهمی را درباره‌ی اجتماعی بودن انسان مطرح کرده است. ... از نگاه مولانا اگرچه در تحلیل نهایی غایت سلوک رسیدن فرد سالک به کمال و سعادت است؛ ولی انجام مراحل سلوک در هیات جمعی وصول به کمال را تسهیل می‌کند، و اساساً جمعیت مایه‌ی نشاط و پویایی است. چنین تلقی و برداشتی، منشأ تقویت همبستگی و قوام نظام اجتماعی می‌گردد.» (منوچهری و هنری، ۱۳۹۳: ۴۱۸ تا ۴۲۲)

یار شو تا یار بینی بی عدد زانک بی یاران بمانی بی مدد
آنکه تنها در ره‌ی او خوش رود با رفیقان سیر او صد تو شود
حق ز هر جنسی چو زوجین آفرید پس نتایج شد ز جمعیت پدید
(مولوی، ۱۳۹۰: ۹۳۶)

۳) رابطه‌ی تعلیم و تربیت و اختیار انسان در آثار فارابی و مثنوی معنوی

از نظر فارابی مسأله‌ی اختیار انسان در فرایند تعلیم و تربیت نقشی به‌سزا دارد. فارابی انسان را مختار می‌داند و اعتقاد او بر این است که انسان‌ها به طور فطری مجبور به خوب یا بد بودن نیستند و می‌گویند: «آدمی در آغاز به مقتضای سرشت با فضیلت و دارای کمال پدید نیامد، به گونه‌ای که هیچ دگرگونی در او پدید نیاید.» (فارابی، ۱۳۸۲: ۱۰۶) از نظر فارابی وجود تفاوت‌های فردی در انسان‌ها به معنای حاکمیت جبر بر آن‌ها نیست؛ بلکه این امر بر ضرورت تعلیم و تربیت تأکید دارد. از نظر وی اختیار «امری است که ویژه‌ی انسان است و در سایر حیوانات نیست و به وسیله‌ی همین امر است که انسان می‌تواند کارهای پسندیده و ناپسندیده و زشت و زیبا را انجام دهد و پاداش و کیفر اخروی بدان باز بسته است» (فارابی، ۱۳۷۹: (آ): ۲۳۶) و سعادت و کمال از طریق افعال ارادی به دست می‌آید. مولوی «بر خلاف جمهور اشاعره که در افعال عباد، قایل به جبر شده‌اند، طریقه‌ی اختیار را اختیار کرده است.» (همایی، ۱۳۶۲: ۷۷) او «عقیده جبریه را به معنی سلب اختیار به طور مطلق نمی‌پسندد و از نظر فلسفی آن را باطل می‌داند.» (فروزانفر، ۱۳۹۰، ج ۱: ۲۶۴) وی در مثنوی بارها بر مختار بودن انسان و رد جبرگرایی تأکید دارد: در تردد مانده این اندر دو کار این تردد کی بود بی اختیار

این کنم یا آن کنم او کی گود که دو دست و پای او بسته بود
(مولوی، ۱۳۹۰: ۹۳۶)

البته او اختیار انسان را در طول مشیت الهی می‌داند و به طور کلی در جبر و اختیار بر
موضع بین الامرین، موقوف است:

ما همه شیران ولی شیر علم حمله‌مان از باد باشد دم به دم
حمله‌مان پیدا و ناپیداست باد جان فدای آن که ناپیداست باد
(همان: ۳۰)

مولانا تمام آنچه لازمه کار تعلیم و تربیت است یعنی گوشزد کردن اشتباهات، امر و
نهی کردن، تردید داشتن بین چند انتخاب، تصمیم‌گیری در مورد امری، پشیمانی از انجام
بعضی اعمال، و متنبه شدن، همه و همه را اثبات مختار بودن آدمی می‌داند:

نغز می‌آید برو کن یا مکن امر و نهی و ماجراها و سخن
این که فردا این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم
و آن پشیمانی که خوردی ز آن بدی ز اختیار خویش گشتی مهتدی
(همان: ۸۵۶)

۴) خودتربیتی در آثار فارابی و مثنوی معنوی

فارابی، اولین فیلسوفی است که بحث خودتربیتی را مطرح کرده است: «الگوی
خودتربیتی مشاء در واقع از نوع الگوهای عملی است که کارکرد آن باز نمود فرایند عمل
خودتربیتی در تربیت اخلاقی است. این الگو مشخص می‌کند که تربیت اخلاقی باید از
کجا شروع شود، چه مراحل را باید پشت سر بگذارد، در هر مرحله چه فعالیت‌هایی
باید انجام شود و در نهایت، این فرایند باید به کجا ختم شود.» (داوودی، ۱۳۹۱: ۳۹)
شناخت نقاط قوت و ضعف اخلاقی خود، تلاش برای تغییر خلق ناپسند به پسندیده
از طریق ممارست، و تدبّر در نتایج اعمال بخشی از این الگوی خودتربیتی است. فارابی
معتقد است: «اخلاق اعم از جمیل و قبیح امری اکتسابی است و مادامی که انسان خلق
خاصی را به دست نیاورده باشد می‌تواند آن را کسب کند و اگر خلقی را تحصیل کرد
نیز می‌تواند به اراده و اختیار خویش آن را تغییر دهد.» (فارابی، ۱۴۱۲ق: ۵۵ و ۵۶) چنان

که گفتیم مولانا قایل به اختیار است؛ به همین دلیل در آرای تربیتی خود نیز انسان را مسوول تعلیم و تربیت خود می‌داند. او معتقد است انسانی که در وجود خویش اندیشه کند، در جهت تعالی روح خود تلاش می‌کند:

هر که نقص خویش را دید و شناخت اندر استکمال خود دو اسبه تاخت
(مولوی، ۱۳۹۰: ۱۴۳)

مولانا انسان را به تلاش در جهت تربیت نفس و زدودن آرایش‌ها از آینه‌ی دل فرامی‌خواند:
پس چو آهن گرچه تیره هیکلی صیقلی کن صیقلی کن صیقلی کن
تا دلت آینه گردد پر صور اندر او هر سو ملیحی سیم‌بر
آهن ارچه تیره و بی‌نور بود صیقلی آن تیرگی از وی زدود
(همان: ۶۵۷ و ۶۵۸)

او نیز همچون فارابی معتقد است که انسان، قابلیت تغییرپذیری و اصلاح‌پذیری دارد:
گر تن خاکی غلیظ و تیره است صیقلش کن زان‌که صیقل‌گیره است
(همان: ۶۵۸)

و فقط باید در این مسیر، تلاش و مجاهدت نماید:

جهد کن تا نور تو رخشان شود تا سلوک و خدمت آسان شود
(همان: ۵۳۸)

او حتی در باره‌ی عشق که طبق نظرش به مثابه‌ی یکی از راه‌های تعالی است نیز بر همت و طلب فرد تاکید می‌ورزد و می‌گوید که تنها بر جذبه‌ی معشوق تکیه نکنید:
اصل خود جذبست لیک ای خواجه تاش کارکن موقوف آن جذبه مباش
(همان: ۹۷۷)

و اگر تشنگی طلب در درون جان انسان، جای‌گیر شود، چشمه‌ی معرفت در درون او جوشیدن خواهد گرفت:

هر کجا دردی دوا آن‌جا رود هر کجا فقری نوا آن‌جا رود
آب کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد آب از بالا و پست
(مولوی، ۱۳۹۰: ۴۷۸)

۵) دیدگاه فارابی و مولانا درباره‌ی تناسب تعلیم و تربیت با توانایی و استعداد فرد

جریان تربیت بسیار پر افت و خیز است و باید بر اساس موقعیت و شرایط تعییر کند و اجرا گردد. گرچه هدف نهایی این جریان واحد است، اما روند رسیدن به این هدف غایی باید روندی منعطف باشد و در هر موردی با موقعیت فردی متربی سازگاری داشته باشد تا بتواند به بهترین نحو به آن کمال مطلوب مورد نظر منجر گردد. بر اساس اندیشه‌های فارابی انسان‌ها علاوه بر فطرت مشترک هرکدام دارای فطرتی خاص و استعداد‌های متفاوتی نیز هستند. «و بیشتر چنان است که هر فرد برای دست‌یازیدن به گونه‌ای از برتری‌های معین و محدود آمادگی و شایستگی دارد.» (فارابی، ۱۳۸۲: ۱۶)

او معتقد است که چون احوال و افعال و زمان‌ها دگرگون شود، فضایل هم مختلف می‌شود (ر.ک: فارابی، ۱۴۱۲ق: ۱۹۰ و ۱۹۱) و لذا در آموزش و پرورش می‌باید به تفاوت‌های فردی اشخاص توجه شود. در عین حال او معتقد است ملتی به کمال می‌رسد که در آن تعلیم و تربیت همگانی باشد و هرکس به فراخور توانایی خویش از آموزش و پرورش بهره‌برد. پس نظامی را تبیین می‌کند که در آن، نوعی تعلیم و تربیت عمومی برای همه وجود دارد و بعد از آن مرحله، هرکس بنابر توانایی و استعداد خود تحت تعلیمات تخصصی قرار می‌گیرد؛ چرا که «ممکن نیست هر کسی برای هر پیشه و کاری آمادگی و شایستگی داشته باشد؛ بلکه شاید کسی در جامعه آماده‌ی فراگرفتن پیشه و کاری است که دیگری سزاوار آن نیست، و دیگری شایسته کاری دیگر است که آن یکی آمادگی انجام آن را ندارد.» (فارابی، ۱۳۸۲: ۶۵) پس «آن کس که به مقتضای سرشت، نفس او پذیرای همه‌ی گونه‌های برتری نیست، بر سیاستمدار بافضیلت شهر و سرپرست نخست آن، لازم نیست که همه‌گونه برتری‌ها را در نفس او جایگزین کند؛ بلکه تنها بر او فرض است که برتری‌هایی به نفس همان کس برساند که برای بیشتر مردم شهر سودمندتر است.» (همان: ۱۰۵)

فارابی متعلمان را به سه دسته تقسیم می‌کند: دسته‌ی اول، کسانی که ممکن است از علم در جهت شرّ بهره‌برند و باید در تهذیب اخلاق آن‌ها کوشش کرد؛

دسته‌ی دوم، کسانی که هوش کمی دارند و باید دید چه علمی برایشان سودمند است و در آن جهت هدایتشان کرد و دسته‌ی سوم، افراد هوشمند که نایست در تعلیم آنان از هیچ امری دریغ کرد. (ر.ک: کاوندی، ۱۳۹۰: ۵۷) فارابی همچنین در امر تعلیم و تربیت به تفاوت‌های بین اقوام و ملت‌ها توجه می‌کند و از نظر او «مردم در هر منطقه که زندگی می‌کنند، تحت تاثیر وضع آب و هوا و زمین و عوامل دیگر جغرافیایی آن می‌باشند» (فارابی، ۱۳۷۹ (آ): ۴۴) و می‌گوید: «سپس در اصناف مختلف تک تک اُمّت‌ها توجه شده و نیز آنچه به واسطه‌ی طبیعت مشترک از ملکات و افعال انسانی برای آن اُمّت نهادینه شده، مورد مذاقه قرار می‌گیرد تا آن‌که در مورد تمام اُمّت‌ها و یا اکثر آن‌ها نظری بیان شود... از این‌رو نیازمند آن است که آن علم به گونه‌ای سامان یابد که سعادت هر اُمّتی و یا هر قومی و یا هر انسانی مدّ نظر قرار گیرد و آنچه شایسته است که فقط آن اُمّت بدان تادیب شود، حفظ گشته و اموری که در تادیب آن اُمّت از طریق اقناع به کار گرفته می‌شود معرفی گردد.» (فارابی، بی‌تا: ۷۸) مولانا نیز انسان‌ها را از نظر استعدادها و توانایی‌های عقلی متفاوت می‌داند. این از نگاه جهان‌شناختی وحدت و تشکیک وجود او بر می‌آید که برگوناگونی وسع وجودی انسان‌ها و شدّت و ضعف‌های آن‌ها تاکید می‌ورزد:

این تفاوت عقل‌ها را نیک دان در مراتب از زمین تا آسمان
 هست عقلی همچو قرص آفتاب هست عقلی کمتر از زهره و شهاب
 (مولوی، ۱۳۹۰: ۷۴۱)

او معتقد است، تجربه و تعلیم به تنهایی یکی را از دیگری دانشمندتر و اصلح نمی‌کند؛ بلکه «اختلاف عقول ذاتی و اصلی است نه عرضی، به خلاف معتزله که می‌گویند عقول از اوّل خلقت به همه کس مساوی داده شده.» (نثری، ۱۳۳۱، ج ۳: ۹۹) آن تفاوت هست در عقل بشر که میان شاهدان اندر صور اختلاف عقل‌ها در اصل بود بر وفاق سنیان باید شنود بر دمید اندیشه‌ای زان طفل خرد پیر با صد تجربه بویی نبرد خود فزون آن به که آن از فطرت است تا از افزونی که جهد و فکر است
 (مولوی، ۱۳۹۰: ۴۰۵)

لذا مولانا نیز «در بیان این خبر که «کَلِّمُوا النَّاسَ عَلَىٰ قَدْرِ عَقُولِهِمْ...» بیان می‌دارد که با هر کس بر حسب توانایی فکری‌اش باید سخن گفت:

چون که با کودک سر و کارت فتاد هم زبان کودکان باید گشاد
(مولوی، ۱۳۹۰: ۶۶۳)

۶) تمرین، تکرار و مراقبت پیوسته، لازمه‌ی تعلیم و تربیت

فارابی، تعلیم و تربیت را نیازمند مراقبت همیشگی، تمرین و تکرار مداوم و تحمّل سختی‌های بسیار می‌داند: «برتری‌ها و پستی‌های خوی‌ها، در جان آدمی جایگزین می‌شود، به سبب کنش‌های پیاپی که با گذشت زمان و به کار گرفتن همواره‌ی آن کنش‌ها به گونه‌ی عادت، خوی‌ها پدید می‌آیند. پس اگر آن کنش‌ها نیکی‌ها باشند، برتری و فضیلت... در نفس ما پدیدار خواهد شد.» (فارابی، ۱۳۸۲: ۱۴) پس او استعداد‌های ذاتی انسان را فضیلت نمی‌شمرد؛ بلکه آنچه از اعمال شایسته را که بر اثر تکرار به عادت بدل شود، فضیلت می‌خواند و می‌گوید: «نام این شایستگی طبیعی، فضیلت نیست... ولی همین که شایستگی طبیعی به سوی انجام دادن کارهای بافضیلت و والا پدید آید، و همان کنش‌ها پیاپی انجام گیرد، و به گونه‌ای همان کنش برای انجام‌دهنده‌ی آن، عادت شود و به حالتی خاص در نفس جای گیرد و از آن حالت جایگزین شده، کارها و کنش‌هایی پدید آید، نام آن حالت جایگزین شده از روی عادت، فضیلت است.» (همان : ۱۵ و ۱۶) و معتقد است: «برخلاف غرایز و لذت‌های ناشی از آن که دارای کشش طبیعی هستند، کسب اخلاق نیک و پسندیده و تسلط قوه ناطقه بر قوه‌ی بهیمیه جز در سایه‌ی تمرین و عادت حاصل نمی‌شود.» (هاشمی و نوروزی، ۱۳۸۹: ۱۰۵) مولانا نیز انسان را موجودی فراموش‌کار می‌داند که احوال او مدام در دگرگونی است و زندگی مادی در دنیا او را دچار غفلت می‌کند:

غفلت از تن بود چون تن روح شد بیند او اسرار را بی هیچ بُد
(مولوی، ۱۳۹۰: ۴۹۳)

از نظر وی نفس انسان به بدی تمایل دارد؛ چرا که لذت جوست و در اندیشه‌ی مولانا

پرداختن به لذایذ نفسانی، موجب بدی و فساد است:

زان‌که نفسش گرد علت می‌تند معرفت را زود فاسد می‌کند
(مولوی، ۱۳۹۰: ۴۵۵)

بنابراین، انسان برای رهایی از غفلت، نیازمند یادآوری مداوم، تأمل مدام در درون خود، و تکرار آموخته‌های اخلاقی است. جریان تربیت انسان به بازنگری مداوم، نیاز دارد تا مبدا نسیان و غفلت انسان باعث فراموشی آموخته‌های تربیتی وی شود:

شمع از برق مکرر برشود خاک از تاب مکرر زر شود
(همان: ۴۹۵)

۷) لزوم وجود مربی در تعلیم و تربیت

از نظر فارابی: «مردم در فطرت‌های شخصی خود گوناگونند؛ بنابراین هیچ انسانی فطرتاً نمی‌تواند از پیش خود سعادت را بشناسد و هم نمی‌تواند از پیش خود آنچه را که بایسته‌ی عمل است، مورد عمل قرار دهد؛ بلکه در هر دو مورد نیاز به مرشد و راهنما دارد. ... و نیز چنین نیست که هرگاه افراد انسانی بدین دو امر راهنمایی شدند خودبه‌خود و بالضروره بدون باعث و محرّکی اقدام به انجام آن کنند، و در حقیقت اغلب مردم در این وضع‌اند؛ و از این جهت است که محتاج به مرشد و راهنمایی می‌باشند که هم به درستی، سعادت و مقدمات عملی آن را بشناسد و هم محرّک و موجب عمل بدان‌ها باشد.» (فارابی، ۱۳۷۹(أ): ۲۴۴)

غفلت مداوم انسان که مولانا آن را بیان می‌کند، نیاز به مربی را در مسیر تربیت اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. او عدم توانایی انسان را برای طی مسیر کمال به تنهایی، از دلایل بعثت رسولان می‌داند؛ پیامبرانی که از نظر مولانا معلّمان حقیقی بشر هستند:

گر به فضلش پی بردی هر فضول کی فرستادی خدا چندین رسول
(مولوی، ۱۳۹۰: ۶۹۴)

نتیجه‌گیری

مثنوی معنوی سرشار از آموزه‌های اخلاقی و تربیتی است و اندیشه‌های مولانا درباره تعلیم و تربیت را تمام و کمال بازتاب می‌دهد. نظام فکری و فلسفی مولانا در این زمینه در بیشتر موارد با آرای تربیتی ابونصر فارابی هم‌خوانی و مطابقت و در معدودی از موارد با آن‌ها مغایرت دارد. اهداف جسمانی تعلیم و تربیت از نظر فارابی دستیابی به سلامتی جسم و به تبع آن زمینه‌سازی پرورش روح و همچنین آمادگی برای دفاع از جامعه است؛ اما در نظر مولانا تنها روح است که اهمیت دارد و پرداختن به جسم، انسان را از سیر روحانی باز می‌دارد. در زمینه‌ی اهداف ذوقی نیز نظرات این دو اندیشمند همخوانی چندانی ندارد. فارابی برای هنر ارزش و اعتبار والایی قایل است و آن را لازمه‌ی تعالی می‌داند، اما مولانا هر گونه هنر و فن و صنعت دنیایی را خوار می‌شمارد و آن را موجب دردسر و هلاک می‌خواند. مولانا و فارابی هر دو برای عقل مراتبی را برمی‌شمرند و سیر کمال و رسیدن به سعادت غایی را منوط به کسب معرفت و شناخت و طی مراتب عقلی می‌دانند؛ البته در نظر فارابی فیلسوف، فراگیری علوم عقلی همچون فلسفه و ریاضیات نیز بخشی از این طی طریق معرفت است، اما مولانا بیشتر به علم دین و آموزه‌های پیامبران و اولیای حق توجه دارد. در زمینه‌ی اهداف اخلاقی نظر مولانا و فارابی مشابهت فراوانی دارد. هر دو آن‌ها هدف غایی تعلیم و تربیت را رسیدن به کمال و قرب حق می‌دانند؛ البته در اندیشه‌ی مولانا تربیت به تنهایی برای رسیدن به کمال و تقرّب به خداوند کافی نیست. او عشق را مرکب قدرتمندتری برای رسیدن به کمال معرفت و تقرّب به خداوند می‌داند. رای این دو اندیشمند درباره‌ی اهداف اجتماعی تا حدّ زیادی مشابه است. همچنین درباره‌ی رابطه‌ی مستقیم اختیار انسان و تعلیم و تربیت و همچنین مسئولیت انسان در تربیت خود، نظرات کاملاً مشابهی دارند. هر دو انسان را موجودی مختار می‌دانند و از این مسأله نتیجه می‌گیرند که اولاً بشر نیازمند تعلیم و تربیت است و ثانیاً خود در قبال تربیت خویش مسئول است. فارابی و مولانا هر دو عقیده دارند که انسان‌ها با توانایی‌ها و استعداد‌های گوناگون به دنیا می‌آیند و تعلیم و تربیت آن‌ها باید متناسب با استعدادها و توانایی‌هایشان باشد. همچنین هر دو در امر تربیت بر لزوم تکرار و تمرین و مراقبت دائم تأکید دارند؛ چرا که انسان را فراموش‌کار و نفس‌او را مایل به خطاکاری و غفلت می‌دانند. همچنین در زمینه‌ی نیاز به مربّی در امر تعلیم و تربیت، هم اندیشه هستند.

منابع

- استعلامی، محمد (۱۳۸۴). *مقدمه مثنوی*. جلد اول. چاپ هفتم. تهران: سخن.
- اسلامیان، مرضیه و همکاران (۱۳۹۲). «واکاوی آرای تربیتی فارابی موسس فلسفه اسلامی». پژوهش در برنامه‌ریزی درسی. شماره ۳۷. تابستان ۱۳۹۲. ۷۵-۵۸.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۶۳). *تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی*. جلد ۱. تهران: اسلامی.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۴). فارابی. تهران: طرح نو.
- داوودی، محمد (۱۳۹۱). «سیر تکاملی الگوی خودتربیتی مشاء و نقد آن». تربیت اسلامی. شماره ۱۵. پاییز و زمستان ۱۳۹۱. ۶۴-۳۷.
- ربیعی، مهدی و یوسفی، علی‌رضا (۱۳۹۱). «اصول تعلیم و تربیت از دیدگاه مولانا». رشد آموزش زبان و ادب فارسی. شماره ۱۰۳. پاییز ۱۳۹۱. ۳۱-۲۷.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۸). *سّر نی*. چاپ دوازدهم. تهران: علمی.
- (۱۳۵۵). *با کاروان حله*. چاپ سوم. تهران: سازمان چاپ و انتشارات جاویدان.
- ستوده، هدایت اله (۱۳۷۶). *تاریخ اندیشه های اجتماعی در اسلام*. چاپ دوم. تهران: آوای نور.
- سجادیه، نرگس (۱۳۸۸). «بازخوانی برخی از آرای تربیتی مولانا و پیش‌فرض‌های فلسفی آن». نوآوری‌های آموزشی. بهار ۱۳۸۸. شماره ۲۹. ۱۵۱-۱۲۱.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۹). *حدیث بندگی و دلبردگی*. تهران: صراط.
- شیمیل، آن ماری (۱۳۷۰). *شکوه شمس*. ترجمه حسن لاهوتی. تهران: علمی فرهنگی.
- فارابی، ابونصر (۱۳۷۹ آ). *سیاست مدینه*. ترجمه و تحشیه سید جعفر سجادی. چاپ سوم. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- (۱۳۷۹ ب). *اندیشه‌های اهل مدینه فاضله*. ترجمه و تحشیه سید جعفر سجادی. چاپ اول. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- (بی تا). *تحصیل السعاده*. به کوشش علی بو ملحم. بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- (۱۳۸۲). *فصول متزعه*. ترجمه حسن ملکشاهی. چاپ اول. تهران: سروش.

فارابی، ابونصر (۱۴۱۲ ق). *التنبیه علی سبیل السعاده*. به کوشش و تحقیق جعفر آل یاسین. تهران: حکمت.

فاضلی زاده، مریم (۱۳۹۳). «اهداف تعلیم و تربیت از دیدگاه اندیشمندان اسلامی». رسانه‌های نوین و آموزش. آبان و آذر ۱۳۹۳. شماره‌ی ۳. ۷۳-۸۴.

فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۹۰). *شرح مثنوی شریف*. دوره ۳ جلدی. چاپ پانزدهم. تهران: زوار.

کاوندی، سحر (۱۳۹۰). «مبانی اندیشه‌های تربیتی فارابی». معرفت اخلاقی. زمستان ۱۳۹۰. شماره ۹. ۶۴-۴۵.

منوچهری، عباس و هنری، یدالله (۱۳۹۳). «فضیلت مدنی در اندیشه عرفانی مولانا جلال الدین محمد بلخی». فصلنامه سیاست. شماره‌ی ۳۰. تابستان ۱۳۹۳. ۴۰۷-۴۲۹.

مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۹۰). *مثنوی معنوی*. تصحیح رینولد نیکلسون. چاپ پنجم. تهران: هرمس.

مهاجرنیا، محسن (۱۳۸۰). *اندیشه سیاسی فارابی*. قم: بوستان کتاب.

میرزاحمدی، محمدحسن (۱۳۸۴). «بررسی آرا و اندیشه‌های تربیتی حکیم ابونصر فارابی». مصباح. خرداد و تیر ۱۳۸۴. شماره‌ی ۵۷. ۳۸-۷.

نثری، موسی (۱۳۳۱). *نشر و شرح مثنوی*. تهران: کلاله خاور.

هاشمی، فاطمه. و نوروزی، رضاعلی (۱۳۸۹). «تحلیلی بر تربیت اخلاقی از دیدگاه فارابی». معرفت اخلاقی. زمستان ۱۳۸۹. شماره‌ی ۵. ۹۵-۱۱۴.

همایی، جلال الدین (۱۳۶۲). *مولوی نامه*، مولوی چه می‌گوید. تهران: آگاه.